

# دگرگونی اقتدار در جمهوری اسلامی ایران



- عادی شدن فره: بخشی در مبانی مشروعیت و قدرت در جمهوری اسلامی ایران
- عباس زارع
- آفتاب سبا
- ۱۳۸۱ (چاپ دوم)، ۲۰۸ صفحه، ۲۰۰۰ نسخه

## ○ امیرعظیمی دولت‌آبادی

سیاسی بعد از انقلاب اسلامی صورت گرفته است و همچنین پژوهش‌هایی که در خصوص تطبیق یا عدم تطبیق نظریه کاریزمای وبر با شرایط ایران بعد از انقلاب، قبل از پژوهش ایشان به انجام رسیده است. نظیر مقاله «ارزیابی نظریه کاریزما در تطبیق با واقعیت انقلاب اسلامی» از دکتر علی محمد حاضری و پایان‌نامه «مطالعه تطبیق کاریزما با رهبری انقلاب اسلامی» از جهانبخش ایزدی - به هنگام بیان جایگاه تحقیق خود در میان این تحقیق‌ها و اهمیت آن می‌نویسد: «اما تحلیل تحولات نظام سیاسی ایران در دو دهه‌ی اخیر (سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۵) از منظر نحوه‌ی ارتباط ذهنی و روانی میان حکومت و جامعه و از زاویه بنیان‌ها و مبانی مشروعیت جدید به گونه‌ای که با اتخاذ چارچوبی نظری به گردآوری و تنسیق واحدهای اطلاعاتی بپردازد، انجام نگرفته است. به ویژه آن که... درباره دوره جانشینی امام خمینی (ره)، به ویژه با اتکا به مدل «جانشین کاریزما» پژوهشی صورت نگرفته است.» (صفحات ۱۷-۱۶).

مباحث پایانی بخش مقدمه به بیان فرضیه‌ها - یا به بیان نویسنده انگارها - و نحوه سازماندهی کتاب اختصاص یافته است. در فرضیه اول به قابل انطباق بودن چارچوب

خمینی (ره) «در خلأ اقتدار فرهمند او بنیان‌ها و ارکان مشروعیت نظام سیاسی ایران را بر کدام مبانی و بنیادها استوار می‌سازند و در مواجهه با معضله جانشینی رهبری فرهمند، چه نوع گرایشی و تمایلاتی را از خود بروز می‌دهند؟» (صفحات ۱۵-۱۴).

نویسنده کتاب در این بخش بعد از طرح مسئله، بدون انتخاب معیار مشخصی برای تقسیم‌بندی تحقیقات انجام شده و به صورت مختصر، به بیان پیشینه موضوع پژوهش می‌پردازد و می‌نویسد: «در بررسی تحولات نظام سیاسی در دوره حاضر... پاره‌ای از پژوهش‌ها به بیانی توصیفی تاریخی از وضعیت تحولات نظام سیاسی ایران پرداخته و سعی نموده‌اند عناصر و واحدهای اطلاعاتی را از انبوه نامرتب به تنظیم و تنسیقی مرتبط و متسلسل درآورند، بدون آن که چارچوبی مفهومی و نظری بر گزاره‌های ذیربط حاکم باشد. پاره‌ای دیگر از پژوهش‌ها به ماهیت نظام سیاسی و رابطه آن با نهادهای سیاسی و نحوه ارتباط دولت با جامعه و نهادهای آن پرداخته‌اند...» (ص ۱۵).

از این رو نویسنده بدون توجه کافی به پژوهش‌هایی که در خصوص مشروعیت نظام

تعداد قابل ملاحظه‌ای از پژوهش‌های منتشر شده در قالب کتاب یا مقاله در جامعه علمی ایران، حاصل رساله‌های دکتری و پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و یا مستخرج از آنهاست. این کتاب نیز همان‌گونه که نویسنده آن اشاره کرده است حاصل پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد در رشته علوم سیاسی است که در سال ۱۳۷۸ در مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم (ع) از آن دفاع شده است. (ص ۱۸)

کتاب شامل یک مقدمه از دکتر حسین بشیریه، شش بخش و هشت فصل است. نویسنده در بخش یکم کتاب که عنوان مقدمه بدان داده است هنگام طرح مسئله می‌نویسد: «پژوهش حاضر شکل‌گیری مبانی مشروعیت در این دوره (۱۳۷۵-۱۳۵۷) را با ظهور جنبش کاریزمایی به رهبری امام خمینی (ره) تفسیر می‌کند... و چارچوب مفهومی «جانشینی کاریزما» و عادی شدن و روانمندی فره را به عنوان مدل بررسی و تحلیل رفتار نظام سیاسی در دوره پس از امام خمینی (ره) اتخاذ می‌نماید و این پرسش را به میان می‌آورد که آیا تحلیل ماکس وبر... قابل انطباق با دوره جانشینی امام خمینی (ره) در فاصله سال‌های ۱۳۶۸ به بعد می‌تواند باشد؟ به دیگر سخن، جانشینان «امام

تحلیل «سیاست فرهمند» وبر با دوره حاکمیت امام خمینی(ره)» در فرضیه دوم به قابل انطباق بودن چارچوب تحلیل «جانشینی کاریزما» یا «عادی شدن فره» با دوره پس از رحلت امام خمینی(ره)، در فرضیه سوم به اجتناب‌ناپذیر بودن تمایل نظام سیاسی به بازتولید و احیای نهادهای برخاسته از سنت‌های پیشین و نیز سنت‌های برآمده از دوره جنبش کاریزمایی (به عنوان وجهی از وجوه مشروعیت در دوره جانشینی) و در فرضیه چهارم بر تفسیرپذیر بودن وجوه دیگر مشروعیت براساس گرایش بخشی از حکومت به موضوع کارآمدی و وجود منازعات دسته‌های مختلف پیروان رهبر کاریزمایی پیشین تأکید می‌ورزد. اما آنچه در مورد مفروضه‌ها و فرضیه‌های کتاب می‌توان گفت این است که مفروضه‌هایی که نویسنده به صورت مشخص و تقریباً مفصل در صفحه ۱۷ بیان نموده است، مفروضه‌هایی است بدیهی و بی‌نیاز از بیان که قرابت کمتری نیز با مسئله پژوهش دارد. اگر قرار بود مفروضه‌ای در این کتاب بیان شود کاریزما بودن امام خمینی(ره) و جنبشی است که ایشان رهبری آن را بر عهده داشته‌اند تا خواننده کتاب نیز استدلالی را در این خصوص از نویسنده انتظار نداشته باشد.

در غیر اینصورت نویسنده می‌بایست به نظرات متفاوت در این زمینه که کم هم نیستند در کتاب خود پاسخ می‌داد. به عنوان نمونه می‌توان به پایان‌نامه جهانبخش ایزدی با عنوان «مطالعه تطبیقی کاریزما (به مفهوم وبر) با رهبری انقلاب اسلامی» اشاره نمود که در استدلالی کاملاً معیار با نظر نویسنده این کتاب در مورد کاریزما بودن امام خمینی(ره) و تطبیق نظر و بر با رهبری انقلاب اسلامی تردید می‌کند. دو فرضیه‌ی آخر که هریک تا حد یک پاراگراف طولانی می‌باشند - به هیچ عنوان گویا نیستند و به گونه‌ای اند که خواننده به سختی می‌تواند منظور نویسنده را درک نماید:

فرضیه ۳- در این دوره، به تبع چارچوب تحلیلی یاد شده، تمایل نظام سیاسی به بازتولید و احیای نهادهای برخاسته از سنت‌های پیشین و نیز سنت‌های برآمده از دوره جنبش کاریزمایی، امری حتمی است. در عین حال، ابعاد دیگر رفتار نظام سیاسی نیازمند تفسیر مستقل می‌باشد.

فرضیه ۴- وجه دیگر مسئله مشروعیت و اقتدار در نظام سیاسی ایران در دوره جانشینی از سوی باتوجه به گرایش بخشی از حکومت به موضوع کارآمدی و توانمندسازی نظام سیاسی در پاسخ به مشکلات جاری و روزمره جامعه، و از سوی دیگر با ملاحظه منازعات دسته‌های مختلف پیروان رهبر کاریزمایی پیشین در فضای سیاسی (Polity) در باب اقتدار و سیادت مطلوب نظام سیاسی تفسیرپذیر

می‌باشد. (ص ۱۷)

بخش دوم کتاب به مباحث نظری اختصاص دارد. این بخش شامل فصول دوم، سوم و چهارم کتاب است که نویسنده به ترتیب به تشریح مفهوم مشروعیت، انواع مشروعیت و جانشینی کاریزما می‌پردازد. در سراسر این بخش، نویسنده صرفاً به تشریح دیدگاه وبر که در کتاب «اقتصاد و جامعه» آمده است می‌پردازد بدون اینکه به نظریات شارحان آثار وی و نظریات جدید در این خصوص توجه کافی داشته باشد. در فصل مربوط به انواع مشروعیت، نویسنده کتاب «مشروعیت کارآمدی» را نیز به انواع سه گانه مشروعیت وبر می‌افزاید. اگرچه نویسنده خود به این موضوع اشاره می‌کند که «در متون و مباحث مشروعیت، از کارآمدی در ذیل اقسام مشروعیت بحثی به میان نیامده و اصولاً... کارآمدی در مقابل مشروعیت به کار رفته، به نحوی که مشروعیت معطوف به مقوله‌ای ارزشی و هنجاری و کارآمدی معطوف به مقوله ابزاری گردیده است» اما با این استدلال که کارآمدی حکومت می‌تواند خود مشروعیت آفرین باشد آن را در بحث از انواع مشروعیت آورده است. نکته قابل ذکر این است که اگر بحث از «منابع مشروعیت» بود و عنوان فصل نیز به این موضوع اختصاص می‌یافت آوردن «کارآمدی» چندان سؤال‌انگیز نبود ولی اینکه در انواع مشروعیت از کارآمدی که نسبت به استقرار نظام سیاسی حالت پسینی دارد و بر آن تأثیرگذار است سخن به میان آمده است، سؤال‌برانگیز است. فصل چهارم این بخش که تحت عنوان جانشینی کاریزما آورده شده به مباحث روزمره شدن کاریزما و انواع جانشینی کاریزما اختصاص داده شده است. در این فصل، نویسنده به تشریح دیدگاه وبر در این خصوص می‌پردازد که روزمره شدن کاریزما مسئله‌ای اجتناب‌ناپذیر است. جنبش و سیادت کاریزمایی اصولاً دارای ذاتی ناپایدار است که با سرشتی نامعمول بر پایه‌ی مناسباتی کاملاً شخصی شکل می‌گیرد. این جنبش در دوران گذار و در پاسخ به بحران‌های مختلف از جمله بحران معنا به وقوع می‌پیوندد و پس از آن که کار ویژه معنابخشی خود را به انجام رسانید بلاموضوع می‌گردد...

در عین حال، تضمین بقای منافع مدیران و خروج از وضعیتی ناپایدار، مستلزم تصاحب قدرت حاکمه و منابع درآمدی آن از سوی آنان و در نتیجه، عادی شدن جنبش است؛ یعنی اقتصادگرایی که در ابتدا مذموم شمرده می‌شود، در انتها، به عنوان امری مطلوب آن‌هم در شکل روزمره و جاری، منشأ بازگشت جنبش کاریزمایی به وضعیت عادی می‌گردد. (ص ۱۸۴) پایان این فصل به بیان راه‌های شش گانه جانشینی کاریزما اختصاص دارد.

مباحث این فصل از همان آغاز - باتوجه به ترتیب مطالب - دچار این مشکل است که بحث روزمره شدن کاریزما که مفهومی عام نسبت به مفهوم جانشینی است ذیل آن دسته‌بندی شده است اگرچه مطالب درون فصل نشان می‌دهد که نویسنده چنین نظری را دنبال نمی‌کند. مفهوم روزمره شدن همانند سایر مفاهیمی که در کتاب به کار رفته است نظیر «مشروعیت»، «سیادت»، «جنبش کاریزما»، «جانشینی» و غیره در سراسر کتاب هرگز به خوبی تعریف نمی‌گردد. به نظر می‌رسد این مفهوم از نظر نویسنده بیشتر جنبه‌ی اقتصادی دارد، در صفحه ۶۶ چنین آمده است «روزمره شدن کاریزما همانا تطبیق به شرایط اقتصادی است؛ یعنی تطبیق بر قدرتی که به طور مستمر و روزمره مؤثر است. در اینجا دیگر اقتصاد هدایت‌کننده است نه هدایت‌شونده». در این خصوص باید گفت که درست است که اقتصاد از نظر وبر عامل تعیین‌کننده در روزمره شدن کاریزماست، اما تنها به آن محدود نمی‌شود؛ همان طوری که این مسئله به جانشینی نیز محدود نمی‌گردد. بلکه عوامل دیگری در این خصوص دخیل هستند. وبر در کتاب اقتصاد و جامعه صراحتاً می‌نویسد: «روزمره شدن را فقط مسئله جانشینی به وجود نمی‌آورد و به هیچ وجه فقط مربوط به آن نمی‌شود. برعکس گذار از ستادها و اصول اداری کاریزمایی به ستادها و اصول اداری روزمره موضوع اصلی است.» (وبر، ۱۳۷۳، ۴۱۰)

پایان مباحث مربوط به این بخش با این استدلال به پایان می‌رسد که «سرانجام در تحلیل نهایی با صرفنظر از اشکال مختلف طریق جانشینی می‌توان گفت؛ گذر از سیادت کاریزمایی با ظهور گونه‌ای از اقتدار سنتی و پاتریمونیالیسم همراه می‌شود و دوام یافتن ساخت اقتدار به تلاطم کارگزاران و زمامداران و قاعده‌مند شدن آنها می‌انجامد. (ص ۷۳) استدلال نویسنده در این خصوص عمدتاً بر پایه نقل قولی استوار است که از سعید حجاریان در مقاله «ساخت اقتدار سلطانی» آورده است بدون اینکه خود به استدلالی کافی در این زمینه دست بزند. اهمیت این موضوع در این است که نویسنده مباحث بعدی خود را از جایی شروع می‌کند که در اینجا به پایان برده است. یعنی با بیان این که نظام پهلوی یک نظام پاتریمونیالی بوده است و نظام بعد از کاریزما نیز همین‌گونه خواهد بود؛ «در جوامعی که هنوز دوره قانونی - عقلانی را تجربه نکرده‌اند، تمایل قاطعی برای بازگشت به جامعه سنتی وجود دارد. در نتیجه، همان‌گونه که جنبش کاریزمایی در اعتراض به سلطه پاتریمونیالی پیشین به ظهور می‌نشیند. در این دوره، همان تنظیمات و قواعد زیست پاتریمونیالی میل به بازگشت و احیای مجدد پیدا می‌کنند.» (ص ۱۳۱)



آنچه می‌توان گفت این است که این گونه فرآیند اجتناب‌ناپذیر و بعضاً پیش‌بینی شده حتی در نوشته وبر آنجا که سخن از تبدیل وگذار از یک نوع اقتدار به اقتداری دیگر به میان می‌آید - نیز قابل مشاهده نیست (رجوع کنید: وبر، اقتصاد و جامعه، صفحه ۴۰۲)

جداً از این نکات، مهم‌ترین ایرادی که می‌توان بر بخش دوم کتاب (مباحث نظری) وارد کرد عدم بنای یک چارچوب نظری معین برای تحلیل وقایع ایران است. صرف آوردن مباحث نظری حول یک موضوع نمی‌تواند کمک چندانی به محقق در تبیین و حتی توصیف پدیده مورد نظر نماید.

این مباحث باید در راستای بنای یک چارچوب نظری و یا مفهومی برای تحلیل حرکت کنند. چارچوبی که نویسنده در مقدمه کتاب وعده آن را داده و آن را امتیازی بر سایر پژوهش‌های انجام شده داشته است.

قبل از پرداختن به بخش سوم کتاب، نکته قابل توجه که ذکر آن در اینجا ضروری است، عدم اشاره نویسنده به روش تحقیق این مطالعه است. اگرچه انتظار می‌رفت باتوجه به شکل و ساختار پایان‌نامه‌ای کتاب، اشاره بسیار آشکاری به روش پژوهش بعد از مباحث نظری می‌شد ولی این انتظار در سراسر کتاب برآورده نمی‌شود و نویسنده به روش پژوهش که در مطالعات آکادمیک از ضروریات محسوب می‌گردد ولو به صورت مختصر اشاره‌ای نمی‌کند.

بخش سوم کتاب که به زعم نویسنده به سنجش انگاره اول اختصاص دارد. مباحث از «ساخت اقتدار در نظام پهلوی» آغاز و تا «ظهور جنبش کاریزما» ادامه می‌یابد. همان‌گونه که در مباحث نظری، مقدمات مربوط در این زمینه فراهم گردیده بود، نویسنده اقتدار دولت پهلوی را اقتداری از نوع پاتریمونیکال می‌داند. به عقیده نویسنده «ساخت اقتدار در دوران پهلوی بر پایه الگوی پاتریمونیکالیم قابل تفسیر است. در عین حال، پاره‌ای از نهادهای برآمده از دنیای مدرن نظیر ناسیونالیسم و مشروطیت از طریق تعامل با الگوهای سنتی پاتریمونیکالیم، دولت پهلوی را در نوسان میان فقدان مشروعیت و مشروعیت چندگانه سردرگم می‌سازد. گرچه عناصر جدید در ظل الگوی پاتریمونیکال کم‌رنگ می‌شوند و علی‌رغم وجود منشوری از مشروعیت در این دوره، غلبه با مشروعیت سنتی پادشاهی است و ساختار پادشاهی مهر و نشان خود را بر جبین جدید زده است.

ضمن اینکه، در این دوران، الگوی پاتریمونیکالی موجود نیز، شکل افراطی خود یعنی سلطانیسم را که از

نوع دیکتاتوری‌های جدید می‌باشد به نمایش گذاشته است. به هرروی، جنبش کاریزمایی که در اعتراض به سنت‌های گذشته به ظهور رسیده و الگوی سلطانی رایج را به چالش می‌کشد، نوید بخش استقرار نظم و اقتدار نوین می‌گردد. (ص ۱۸۷)

در همین بخش نویسنده به بیان سیر زندگانی امام خمینی (ره) در سه مرحله ۱- از تولد تا ظهور ۲- از جنبش ۱۵ خرداد تا انقلاب ۱۳۵۷ و ۳- رهبری انقلاب ۱۳۵۷ تا ارتحال می‌پردازد.

مباحث آغازین این بخش از کتاب در مورد پاتریمونیکال بودن نظام پهلوی که تا حدودی بنیان مباحث بعدی را نیز تشکیل می‌دهد و می‌باید از استواری و قوام قابل برخوردار باشد، با استدلال و مستندات کافی آغاز نمی‌شود. نویسنده در این قسمت به بیان نقل قول‌هایی از محدود منابع مورد استفاده خود در جهت تأیید مدعای خود بهره می‌گیرد و از بیان دیدگاه‌ها و مباحث جدی متفاوت با نظر خود خودداری می‌کند و همچنین تشریح علل پیدایش و ظهور جنبش فرهمند را در توضیح فرآیند ظهور امام خمینی (ره) و مبارزات ایشان محدود می‌کند.

بخش چهارم کتاب و در واقع مهم‌ترین بخش آن، به روند جانشینی اختصاص دارد. در این بخش نویسنده به شناسایی سه طیف سیاسی می‌پردازد که در قبال مسئله مشروعیت نظام سیاسی بعد از امام خمینی (ره) از خود واکنش‌های مختلفی نشان دادند. طیف اول، یعنی راست گرایان تلاش نمودند اقتدار کاریزمایی امام خمینی (ره) را در نهاد ولایت فقیه نهادینه سازند (تأکید بر سیادت کاریزمایی - سنتی)، طیف دوم یعنی کارگزاران سازندگی به نظر نویسنده اصولاً به مسئله مشروعیت و نوع اقتدار پیشینیان توجهی نداشتند و تنها کارآمدسازی نظام حاکم و برون رفت از مشکلات پیش آمده را وجهه‌ی همت خود ساخته بودند. (تأکید بر سیادت ناشی از کارآمدی نظام سیاسی) و طیف سوم، یعنی چپ‌گرایان بر سیادت قانونی - عقلانی تأکید می‌ورزیدند. (صفحات ۱۳۳-۱۳۲) به عقیده نویسنده تا سال ۷۵ کشمکش بین این طیف‌ها - خصوصاً دو طیف اول - جریان دارد و ضابطه اصلی حاکم بر رفتار آنها عمدتاً قدرت است، قدرتی که در راستای اهداف و منافع اقتصادی است. (صفحات ۱۴۲-۱۴۱)

اگرچه نویسنده صراحتاً به این که منازعات مربوط به روند جانشینی عمدتاً مربوط به کسب قدرت و در نهایت منافع مادی است، اشاره نمی‌کند ولی باتوجه به برداشت ایشان از مفهوم روزمره شدن و طرح سوالاتی نظیر این که «آیا صف آرایی طیف‌های مزبور در مسئله جانشینی و دفاع نظری

**گذر از سیادت کاریزمایی  
با ظهور گونه‌ای از اقتدار سنتی  
و پاتریمونیکالیسم همراه می‌شود  
و دوام یافتن ساخت اقتدار  
به تداوم کارگزاران  
وزمامداران  
و قاعده‌مند شدن آنها می‌انجامد**



**جنبش و سیادت کاریزمایی  
پس از آن که کار ویژه  
معنابخشی خود را به انجام رسانید  
بلا موضوع می‌گردد**



**کارگزاران سازندگی  
اصولاً به مسئله مشروعیت  
و نوع اقتدار پیشینیان  
توجهی نداشتند  
و تنها کارآمدسازی نظام حاکم  
و برون رفت از مشکلات را  
وجهی همت خود ساخته بودند**

**راست گرایان تلاش نمودند  
اقتدار کاریزمایی امام خمینی (ره)  
را در ولایت فقیه نهادینه سازند**

هر طیف از مبانی سیادت و مشروعیت موردنظر، صرفاً بر پایه یاورهای راستین قلبی از یک نوع مشروعیت و عدم اعتقاد به سنخ دیگری از مشروعیت است؟ آیا همه آنان که مدعی پیروی از شکل خاصی از سیادت می‌باشند به لحاظ معنوی، خود را وقف رسالت مرتبط با سیادت مزبور نموده‌اند؟ (ص ۱۴۲)

می‌توان به این نتیجه رسید که نویسنده نیم نگاهی به تشریح روزمره شدن کاریزما از این بعد دارد ولی علیرغم اهمیت این بحث ایشان برای توضیح استدلالی و مستند روزمره شدن کاریزما در ایران بعد از امام خمینی (ره) از بُعد منافع مادی و اقتصادی پیروان ایشان تلاشی نمی‌کند.

به عقیده‌ی نویسنده «با صرفنظر از این بعد حقیقی و ناآشکار منازعات مربوط به جانشینی و با فرض این که نزاع‌های یاد شده به عرصه مطبوعات و رسانه‌های مکتوب کشیده شده طیف‌های نامبرده طرف نزاع را در این عرصه می‌توان بازشناخت. به بیان دیگر، اگر بپذیریم در ایران سال‌های اخیر، به دلیل فقدان نهادهای سیاسی مشارکتی نظیر احزاب... دست کم بخشی از رسانه‌های مکتوب و نشریات روزانه کارکردهای جزئی یافته‌اند، آراء و نظریات سه طیف اصلی منازعه یاد شده را می‌توان در آنها جست‌وجو نمود» (ص ۱۴۶)

از این رو نویسنده، در دوره پس از رحلت حضرت امام (ره) و زمانه‌های کیهان، رسالت و اطلاعات را به عنوان نشریات مدافعان سیادت کاریزمایی - سنتی، روزنامه جمهوری اسلامی را ارگان طیف مدافعان کارآمدی نظام سیاسی در سایه توسعه اقتصادی و همچنین روزنامه سلام را به عنوان ارگان طیف مدافعان سیادت قانونی - عقلانی برمی‌گزیند. سپس با بیان نقل قول‌های گزینشی از ستون سیاسی و مقالات تحلیلی این روزنامه‌ها در مورد ولایت فقیه بین سال‌های ۱۳۶۸ لغایت ۱۳۷۵، درصد تأیید این امر برمی‌آید که هر کدام از روزنامه‌های یاد شده تبلیغ و حمایت از نوع خاصی از مشروعیت را دنبال می‌کرده‌اند. این بخش از کتاب شامل مباحث بدیع و در جای خود قابل تأمل است. اما همان‌گونه که قبلاً نیز گفته شد نبود روش تحقیق مشخص از ارزش این بداعت تا حد زیادی می‌کاهد.

مسلماً نقل قول از یک روزنامه بدون بکارگیری معیار علمی به تنهایی نمی‌تواند در جهت تأیید یا رد یک فرضیه به کار برود. عدم انتخاب مقولات، مؤلفه‌ها و شاخص‌های درست، انتخاب سلیقه‌ای تعداد روزنامه‌های منتسب به هر طیف و عدم هماهنگی بین تعداد آنها، سال‌های مورد بررسی، و تعداد نقل قول‌ها به خوبی نشان می‌دهد که نویسنده از روش

علمی مشخص پیروی نمی‌کند. به عنوان نمونه تنها از ۵ شماره روزنامه جمهوری اسلامی (در مقابل ۲۳ شماره از روزنامه سلام، و مجموعاً ۲۹ شماره از روزنامه‌های کیهان، رسالت و اطلاعات) استفاده کرده است. (صفحات ۱۷۵-۱۶۹)

نویسنده کتاب تنها مفهوم ولایت فقیه و مباحث حول محور آن را به عنوان مؤلفه‌ها و شاخص‌های موردنظر خود در نوشته‌های نشریات) در جهت تأیید گفته‌های خود پی‌گیری می‌کند که بدون شک نمی‌تواند بازتاب تمامی مباحث حول مشروعیت نظام باشد.

به عنوان مثال در بحث از روزنامه‌های مدافع سیادت کاریزمایی - سنتی آمده است «در هرحال آنچه بیشتر مواضع سیاسی این دو روزنامه (کیهان و رسالت) را در این دوره به خود اختصاص می‌دهد، دفاع از مبانی کاریزمایی سیادت بالاستفاده از مضامینی همچون حاکمیت خدا، حاکمیت فراتر از قانون، تفوق بر سنت و توانایی بر طرد آن، برابر بودن حاکمیت با ضروری دین و... می‌باشد.» (ص ۱۴۸)

در مورد روزنامه جمهوری اسلامی به عنوان حامی «سیادت، نتیجه کارآمدی» نیز چنین آمده است. «طرح مباحثی با مضمون ولی فقیه به مثابه یک ایندولوگ و ناظر، ولایت فقیه تداوم مرجعیت، حکومت حداقل و محدود، ولایت فقیه با مشروعیت نامتعیین و مبهم، تلویحاً مؤید این نکته است که موضوع سیادت و اقتدار نظام به عنوان مبحثی مستقل از ابعاد دیگر (نظیر کارآمدی) چندان مورد اعتنا نمی‌تواند باشد و بلکه این کارآمدی و توانمند شدن نظام اسلامی است که خواهد توانست مشروعیت لازم برای حاکمان را تأمین و فراهم نماید.» (ص ۱۷۰)

پرواضح است که اولاً این مضامین نمی‌توانند معیار درستی برای سنجش نوع مشروعیتی که هر کدام از طیف‌ها از آن حمایت می‌کنند فراهم آورد و ثانیاً حتی خود این مضامین نیز به شیوه‌ی درستی در نشریات مزبور مورد ارزیابی قرار نگرفته‌اند. ضمن این که انتخاب برخی از روزنامه‌ها به عنوان نماینده و بازتاب‌کننده تفکرات یک طیف خاص، با دقت کافی و ارائه دلایل قانع‌کننده صورت نگرفته است. در مورد اینکه چرا روزنامه اطلاعات به عنوان ارگان طیف مدافعان سیادت کاریزمایی - سنتی انتخاب شده است؛ نویسنده کتاب به ارائه این توضیح بسنده می‌کند که علی‌رغم عدم همسویی گردانندگان روزنامه اطلاعات با طیف مدافعان سیادت کاریزمایی - سنتی، این روزنامه عمدتاً به عرضه‌ی آراء و نظرات این طیف پرداخته است. (ص ۱۴۶) در مورد روزنامه

جمهوری اسلامی نیز که به عنوان ارگان مدافعان «سیادت، نتیجه کارآمدی» انتخاب گردیده است چنین مسئله‌ای مطرح است. به باور نویسنده «روزنامه جمهوری اسلامی» بین سال‌های ۱۳۶۸-۱۳۷۵ به طور قاطع به عنوان تریبون ویژه عملگرایان معتقد به توسعه سازندگی عمل نمی‌کند... اما به طور عام در ردیف حامیان گروه مزبور قرار می‌گیرد و به معنی خاص، تحت تأثیر اقتدار اکبر هاشمی رفسنجانی که رهبری جناح دوم در حکومت را عهده‌دار است، عمل می‌نماید. بدین سان، ورود این روزنامه به مناقشات مربوط به مسئله جانشین و سیادت و اقتدار مطلوب... از زاویه طرح مباحث کلی و اصولاً خنثی و آن هم به نقل از رهبران و بزرگان انقلاب و نه به عنوان موضع ویژه روزنامه تحقق می‌یابد.» (صفحات ۱۷۰-۱۶۹) در نهایت می‌توان گفت این بخش از کتاب علی‌رغم اهمیت و نوآوری‌هایی که در آن وجود دارد به دلیل عدم التزام به روش تحقیق خاصی حتی تا حد یک بحث ژورنالیستی تنزل پیدا می‌کند و نویسنده آن از ارائه یک بحث علمی که جمع‌آوری روش‌مند شواهد و داده‌ها در جهت تأیید یا رد مدعاها یکی از جنبه‌های آن است، دور می‌شود.

در بخش پنجم کتاب نویسنده به نتیجه‌گیری

از مطالب ارائه شده پرداخته و در بخش ششم نیز فهرست منابع و مأخذ را آورده است. در پایان این نوشته علاوه بر نکات عمدتاً ماهوی که در مورد کتاب یادآور شدیم به برخی نکات صوری و شکلی نیز می‌توان اشاره کرد:

۱- ارجاعات لاتین کتاب اکثراً دارای ایراد هستند. علاوه بر عدم استفاده از یک شیوه مشابه در ارجاع به منابع لاتین، نویسنده به برخی از این منابع به طور غیرمستقیم - به نقل از نوشته فارسی مورداستفاده - ارجاع داده و حتی در یک مورد نام و نام خانوادگی یک نویسنده را به اشتباه دو نفر آورده است. اشتباهی که حتی درون متن نیز تکرار شده است. صفحات ۵۱، ۶۵، ۷۴ و صفحه ۲۰۱ مربوط به فهرست منابع خارجی.

۲- نقل قول‌هایی که از کتاب اقتصاد و جامعه ذکر شده است، در چند مورد نقل قول مستقیم است که باید داخل گیومه قرار بگیرند. در یک مورد (ص ۸۷) مطلبی از کتاب زندگی نامه سیاسی امام خمینی (۵) آورده شده است. بدون اینکه به کتاب مذکور اشاره‌ای شود.

۳- با توجه به چاپ دوم کتاب، انتظار می‌رفت بازنگری‌هایی در بخش منابع و مأخذ کتاب صورت

می‌گرفت. به عنوان نمونه مقاله «کاریزما»، سنت و قانون؛ منابع مشروعیت سیاسی در ایران» از دکتر حسین بشیریه در سال ۱۳۷۸ در کتاب موانع توسعه سیاسی در ایران به چاپ رسیده است که در زمره منابع چاپ نشده ذکر گردیده است و همچنین سال چاپ و محل انتشار برخی کتب و مقالات مورد استفاده درج نشده است.

۴- علاوه بر آنچه گفته شد، عنوان «پیشگفتار» در فهرست مطالب کتاب ذکر نشده و بر روی جلد با نام دیگری (مقدمه دکتر بشیریه) آمده است. شماره‌بندی‌های مطالب هر بخش که در فهرست کتاب درج شده در متن کتاب نیامده و همچنین در چند مورد اغلاط تایپی در کتاب وجود دارد که عمده‌ترین آن اصطلاح «Charisma» است که در پشت جلد کتاب به اشتباه «Garisma» آمده است.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت این کتاب علی‌رغم دارا بودن ایرادات و نقائص عمده، با توجه به پرداختن آن به مباحث و مناقشات جدید جامعه ایران و با توجه به کمبود منابع و حساسیت‌های مباحث آن، در جای خود کتابی است قابل تأمل که امید است با بازنگری‌هایی در محتوا و شکل و ساختار آن به کتابی ارزشمند در حوزه مباحث مربوط به مشروعیت نظام جمهوری اسلامی ایران تبدیل شود.

## تورق



○ انسان پاره پاره  
○ نیکلا گرمالدی  
○ عباس باقری  
○ نشر نی  
○ ۱۳۸۲، ۱۲۶ صفحه، ۱۲۰۰ تومان

نقد، نقد و باز هم نقد! اگر بگوییم ماده محرکه‌ی تجدد، عنصر نقد بوده است گزاف نگفته‌ایم. حرکت از سنت به تجدد با شک و نقد همراه بوده است و بی‌تردید هراس و دلهره‌ای دائمی با خود و در خود داشته که دیگران بحران و نشانه‌ای بر پایان تفسیر و تعبیرش کرده‌اند. لیکن همین بحران پیوسته، ضامن حیات بوده است... نیکلا گرمالدی استاد فلسفه و متافیزیک دانشگاه سوربن (فرانسه) نقدی دیگر دارد نه تنها بر مدرن گرایی که بر منتقدان آن. او که سوگواری بر «پایان بشریت» را روا نمی‌دارد و «نظم و بی‌نظمی» را جزو جوهره‌ی حیات انسانی

می‌شمارد، بر این بی‌نظمی نهاده‌ی نهیلیسم - که نشانه‌ی بارز دوران ماست بر می‌آشوبد و دستاوردهای پسامدرن گرایی را یک سره انکار و بلکه استهزا می‌کند و تا بدانجا پیش می‌رود که پسامدرنیته را معادل «ترک عقل» می‌خواند و نخستین نتیجه‌ی آن را «عزل حقیقت» معرفی می‌کند.

بدون شک او در بیم و امید آن به سر می‌برد که انسان چگونه از این بحران تازه جان به در می‌برد و میان خرد اهراری و عقل درونی تعادل برقرار می‌کند و بدان حقیقت نائل می‌آید که هیچ چیز بیش از فرهنگ، موجب همبستگی با دیگران و بدینسان نجات بخش از تنهایی نیست (ص ۱۱۵). اما این حقیقتی نیست که صرفاً و خواهی نخواهی همچون صنعتی موجود باشد بلکه همیشه یک وظیفه است. (ص ۱۲۳)

بهزاد دوران